

آستیگمات یکی از فیلم‌های اجتماعی مهم این سال‌های سینمای ایران وارد شبکه نمایش خانـگی شد

چه قـــدر برای سینما احترام قائلیم؟

نوشته خسرو نقیبی

ما چه اندازه میراث‌دار تاریخ سینما هستیم؟ سؤال دقیق‌ترم این است: فیلم‌ها چه میزان میراث معنوی و فرهنگی یک ملت محسوب می‌شوند؟ این هفته نسخه ویدئویی فیلم «آستیگمات» به شبکه نمایش خانگی آمد. این خبر یک فرامتن دارد. نسخه عرضه‌شده ویدئویی ۸۲ دقیقه است. «آستیگمات»ی که کارگردان آن را ساخته بود پس از حک و اصلاح‌های اولیه وقتی به تک‌نمایش خود در جشنواره جهانی فیلم فجر (به اصرار شخصی دبیر آن جشنواره برای نمایش فیلم در میان مخالفت‌های رسمی) رسید، ۸۶ دقیقه بود. نسخه‌ای که روی پرده سینماها رفت و اکران عمومی شد (یعنی نسخه‌ای که همیشه نسخه مرجع و نهایی برای قضاوت درباره فیلم محسوب می‌شود) ۸۴ونیم دقیقه بود و حالا نسخه ویدئویی که در حافظه تاریخ ثبت می‌شود و محل مراجعه فیلم‌بازان و تاریخ سینما خواهد بود، در ۸۲ دقیقه منتشر شده است. این ممیزی پس از اکران، چه توجیهی دارد؟ فارغ از این سؤال که چرا نسخه‌ای که به خانه‌ها می‌رود، باید با نسخه‌ای که سینماروها آن را در سالن سینما دیده‌اند متفاوت باشد، سؤال بزرگ‌تر همانی است که اول پرسیدم. آیا ما در قبال تاریخ سینما مسئولیت نداریم؟ این کار چه تفاوتی با بریدن نگاتیوهای اصل یک فیلم و دورریختن بخشی از تاریخ سینما در دوره‌هایی دیگر از تاریخ دارد؟

«آستیگمات» را در این متن یک مثال بگیرید. می‌خواهم سرنوشت آن را بررسی کنم تا به یک نتیجه کلی‌تر درمورد بسیاری از فیلم‌های مهم اجتماعی این سال‌ها برسم. فیلم‌هایی که کنار گذاشته شدند، در زمانی که باید اکران نشدند و در نهایت نسخه‌ای که از آنها برای قضاوت نزد عامه ماند، نسخه‌ای بسیار دور از آن چیزی شد که خالقش به‌عنوان اثر نهایی آن را آماده نمایش و قضاوت کرده بود. فیلم مجیدرضا مصطفوی در جشنواره فجر سال ۹۶ پذیرفته نشد. در کنار چندین فیلم مهم دیگر سینمای اجتماعی همچون «هت‌تریک» و «درساژ» و چند فیلم دیگر. بهانه این بود که فیلم در هیأت انتخاب رأی نیاورده است. خروجی آن هیأت انتخاب در فجر در دفعات متعدد موجب خنده و حیرت منتقدان سینمایی شد. فیلم‌هایی در بخش مسابقه به نمایش درآمدند که کف‌زدن‌های از سر تمسخر و خنده‌های جمعی را موجب شدند. حال آنکه فیلم‌های بیرون‌مانده برای منتقدان در سالن‌های خصوصی و خانه‌های فیلمسازان و استودیوهای فنی به نمایش درمی‌آمدند و تفاوت کیفیت آن‌چه جشنواره نمایش می‌داد و آن‌چه بیرون مانده بود، باعث شد همان روزها یادداشت‌های متعدد و تندی در نقد این اتفاق نوشته شود. گفته شد این فیلم‌ها به‌دلیل کیفی بیرون مانده‌اند[دبیر جشنواره در نشست خبری پیش از آغاز]اما شنیده‌ها از اعمال ممیزی سنگین بر فیلم‌ها و خواست دایره پروانه نمایش برای تغییر نسخه نهایی برای نمایش در جشنواره حکایت داشت. نتیجه؟ همین فیلم نمونه‌ای را بررسی می‌کنم. سه بازیگر محوری اثر یعنی محسن کیایی، مهتاب نصیرپور و باران کوثری از دایره قضاوت بیرون ماندند. کوثری فیلم دیگری برای داوری داشت[عرق سرد] اما مهتاب نصیرپور و محسن کیایی می‌توانستند سرنوشت دیگری در ادامه پیدا کنند. برای یک بازیگر زن میانسال مگر چند فرصت نقش نخست در سینمای ایران نوشته می‌شود که به واسطه آن یادآور شود هنوز عیار بازیگری‌اش چه اندازه است و چه پتانسیلی برای دیده‌شدن در فیلم‌های دیگر دارد؟ برای یک بازیگر سینمای کمدی مگر چند پیشنهاد برای بازی در فیلم‌های اجتماعی و نقش‌های جدی وجود دارد که با دیده‌شدن آن بتواند موقعیت خود را در بازیگری تغییر دهد؟ نمایش داده نشدن فیلم در فجر (که محل اصلی فیلم‌بینی سالانه اهالی سینماست) در عمل به «مرگ یک فیلم» ختم می‌شود. فیلم‌ها در این سال‌ها در دو مرحله به شکل وسیع توسط اهل فن دیده می‌شوند: نخست در جشنواره فجر و سپس در پخش ویدئویی. برخلاف تصور، اکران عمومی به دیده‌شدن بیش‌تر فیلم نزد اهل فن کمک نمی‌کند. اکران عمومی دقیقاً بر طبق عنوانش نمایشی است برای مردم. نه منتقد، فیلم را در اکران عمومی تماشا می‌کند و نه خود اهالی سینما. پس نمایش داده نشدن فیلم در فجر باعث می‌شود سرنوشت سازندگان یک فیلم حداقل یک سال و گاه دو تا سه سال دیرتر تغییر کند. تا زمانی که آن فیلم در چرخه نمایش به پخش ویدئویی برسد. خیلی وقت‌ها در این پروسه زمانی برای فیلم‌هایی که فرزند زمانه خود هستند موضوع تاریخ مصرف هم پیش می‌آید. فیلم کهنه می‌شود و وقت تماشا فقط از آن به‌عنوان یک حسرت که «چرا در زمان خود به نمایش درنیامد؟» حرف زده می‌شود؛ و گاه در همان فاصله زمانی سرنوشت عوامل آن اثر به کلی عوض شده است. مثال دیگری برای این مورد دارم. بابک کایدان که این روزها عامه‌پسندنویس سریال‌های شبکه خانگی است و همین امروز دو سریال «دل» و «مانکن» به قلم او هرهفته به خانه‌های مخاطبان می‌رود. کسی یادش هست اولین فیلمنامه کایدان را؟ که او با چه انگیزه و چه خواسته‌ای وارد سینمای ایران شده بود؟ کایدان نویسنده «پری‌ناز» است؛ فیلم متفاوت و تحسین‌شده بهرام بهرامیان. فیلمی که حدود یک دهه به محاق رفت و همین تازگی نسخه ویدئویی آن بعد از ۱۰ سال و به فاصله‌ای یک‌ساله از نمایش محدودش در گروه «هنروتجربه» پخش شده است. اگر کسی امروز ثمره کار کایدان را در «پری‌ناز» ببیند و بخواهد با او یک فیلم متفاوت اجتماعی کار کند، آیا نویسنده آن روز هنوز در دسترس است؟ یا به کلی جهانش تغییر کرده؟ حالا به این فرض‌ها بیفزایید این نکته را که نسخه ویدئویی پخش‌شده [این آخرین شانس عوامل درگیر یک فیلم مهم اجتماعی] با نسخه نهایی اکران عمومی‌شده هم متفاوت باشد. نسخه‌ای دوباره ممیزی‌شده و در مواقعی با دقایق کلیدی حذف شده. این چه سرنوشتی است که انتظار یک فیلم را می‌کشد؟ چرا اصلاً سرمایه‌گذار بخش خصوصی باید برای تولید در چنین روندی ورود کند؟ تکلیف سینمای ایران و حافظه تاریخی‌اش چه می‌شود؟ این سؤال‌ها می‌تواند تا چندصفحه دیگر هم ادامه پیدا کند. فقط سؤال و سؤال و سؤال، بی‌آن‌که پاسخی در دسترس باشد، جز همان پاسخ‌های همیشگی: خطای انسانی، سلیقه فردی، مصلحت جمعی. آن چیزی که در نهایت اهمیت ندارد «سینما»ست. هنری که قرار است فارغ از سرگرمی، گاه به فکر هم وا دارد. ■

فصل پایانی «آستیگمات»؛ یکی از بخش‌هایی که از روز نخست مورد توجه ممیزان قرار داشت و آن را «تزریق ناامیدی به جامعه» می‌دانستند. در نسخه نهایی سرانجام این فصل در فیلم قرار گرفت.